

آداب و رسوم و زبان عامه در حکایت‌های طنز مثنوی

مثنوی معنوی برای تعلیم، افزون بر جاذبه‌های شعری از قابلیت‌های شیوه تمثیل بهره می‌برد. تمثیل برای انتقال اندیشه و تجسم مباحث انتزاعی برای مخاطبان عام شیوه‌ای کارآمد است، هم‌چنین آشنایی مخاطبان با رخدادها و عناصر حاضر در حکایت‌های تمثیلی موجب دفع ملال حاصل از بحث‌های پیچیده است.

مولوی بارها به این نکته اشاره دارد که میل مستمع به استماع ظاهر و صورت حکایت است از جمله در دفتر دوم ضمن بیان حکایت آن صوفی که مهمان خانقاهی شد وقتی که تداعی‌های پی‌درپی، سخن را به مباحث پیچیده می‌کشاند مولوی متوجه ملال شنوندگان از بحث‌های تعلیمی و علاقه ایشان به ادامه حکایت می‌شود و با عتاب می‌گوید:

یک زمان بگذار ای هم‌ره ملال	تا بگویم وصف خالی ز آن جمال
در بسیان نباید جمال حال او	هر دو عالم چیست عکسِ خال او
این زمان بشنو چه مانع شد مگر	مستمع را رفت دل جای دگر
خاطرش شد سوی صوفی قُتُق	اندر آن سودا فرو شد تا عُتُق
لازم آمد باز رفتن زین مقال	سوی آن افسانه بهر وصف حال

(دفتر دوم / بیت ۱۹۸-۱۹۰)

با این حال چنان که در همین بیت اخیر نیز آمده است، مولوی توجه به علاقه و میل مخاطبان را در تعلیم مؤثر می‌داند و بر این اساس چونان معلمی هوشیار همواره میان مباحث دشوار و ناشناخته و فضای آشنا و صمیمی و زبان قابل فهم برای مخاطبان خویش موازنه‌ای ظریف برقرار می‌کند.

این زبان آشنا برای عموم، سرشار از اشاره‌ها، کنایه‌ها، تکیه کلام‌ها و مثل‌هایی است که در گفت‌وگوی مردم کوچه و بازار رایج است. در این نوشته برخی حکایت‌های طنزآمیز در مثنوی

معنوی از منظر نشانه‌های فرهنگ عامه مورد تأمل قرار گرفته است تا تأثیر آشنایی با فرهنگ و زبان عامه در برقراری ارتباط تعلیمی آشکار شود و هم‌چنین این نکته گفتنی است که شناخت ذائقه عموم در سخن بزرگانی چون مولوی بسیاری از ابیات و عبارات ایشان را در زمره مثل سایر درآورده است. آنچه در این نوشته می‌آید تنها نمونه‌هایی است از نشانه‌های شناخت مولوی از فرهنگ عامه و بهره‌گیری از این ویژگی برای ایجاد جاذبه در سخن و رعایت ذوق و تمایل مخاطبان که مثنوی معنوی را با همه دشواری و پیچیدگی مباحث آن برای عموم اهل مطالعه خواندنی کرده است.

نمونه ۱) ابیاتی که از امثال سایر در زبان مردمند. برخی از این امثال از زبان عامه به مثنوی راه یافته‌اند و برخی از سخن مولوی به زبان مردم وارد شده‌اند.

شیر بی یال و دم:

شیر بی دم و سر و اشکم که دید / این چنین شیری خدا خود نآفرید
(دفتر اول / بیت ۳۰۰۱)

مثل خر در گل مانده:

دور می‌شد این سؤال و این جواب / مانند چون خر محاسب اندر خلاب
(دفتر دوم / بیت ۲۳۹۱)

سیل چرب کردن:

پوست دنبه یافت شخصی مستهان / هر صباحی چرب کردی سبستان
(دفتر سوم / بیت ۷۳۲)

خلق را تقلیدشان بر باد داد:

مر مرا تقلیدشان بر باد داد / که دو صد لعنت بر این تقلید باد
(دفتر دوم / بیت ۵۶۳)

با زبان نرم مار از سوراخ بیرون کشیدن:

لیک با او گویم از راه خوشی / که چرا داری تو لاف سرکشی
که درشتی ناید اینجا هیچ کار / هم به نرمی سرکنند از غار مار
(دفتر پنجم / بیت ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳)

رگ زدن پشه در هوا:

بر همه درس توکل می‌کنی / در هوا تو پشه را رگ می‌زنی
(دفتر پنجم / بیت ۲۵۰۹)

نمونه ۲) نام انواع غذا و عاداتهای غذاخوردن و وعده‌های غذایی که ضمن نقل حکایت‌ها آمده است:

در داستان به شکار رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر هنگامی که روباه شکارها را تقسیم می‌کند:
 بعد از آن رو شیر با روباه کرد
 سجده کرد و گفت این گاو سمین
 وین بز از بهر میان روز را
 و آن دگر خرگوش بهر شام هم
 گفت بخشش کن برای چاشت خورد
 چاشت خوردت باشد ای شاه گزین
 یسخنی‌ای باشد شه پیروز را
 شب چره این شاه با لطف و کرم
 (دفتر اول / بیت ۳۱۰۷-۳۱۰۴)

در داستان باغبان و آن سه تن که به دزدی وارد باغ شده‌اند از زبان باغبان در فریفتن یکی از ایشان انواع غذاها را برمی‌شمارد:

چون ز صوفی گشت فارغ باغبان
 کای شریف من برو سوی وثاق
 یک بهانه کرد زان پس جنس آن
 که ز بهر چاشت پنختم من رُقاق
 تا بیارد آن رقاق و قاز را
 (دفتر دوم / بیت ۲۱۹۱-۲۱۸۹)

نمونه ۳) نمونه‌هایی از دشنام‌های رایج در زبان مردم آن روزگار، در این موضوع نمونه‌ها فراوانند که نقل آنها بدون آشنایی با متن حکایت و نقل کامل متن لطف چندانی ندارد و به لحاظ شناخت مخدوش از زبان مثنوی، شاید منصفانه نباشد.

در حکایت به عیادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش ضمن اشاره به رسم عیادت از همسایه و رعایت حق همسایگی:

او نشسته خوش که خدمت کرده‌ام
 حق همسایه به جا آورده‌ام
 (دفتر اول / بیت ۳۳۸۷)

از زبان بیمار خشمگین و آزرده از احوال‌پرسی ناهنجار همسایه کر دشنامی تند را نقل می‌کند:
 چون نبودش صبر می‌پیچید او
 تا بریزم بروی آنچه گفته بود
 کاین سگ زن روسپی حیز کو
 این عیادت بهر دل آرامی است
 این عیادت نیست دشمن کامی است
 (دفتر اول / بیت ۳۳۸۲-۳۳۸۰)

در حکایت آن استاد که به ترفند کودکان مکتب در وهم بیماری افتاد، هنگامی که مادران کودکان به عیادت استاد می‌روند و جویای احوال او می‌شوند استاد در حضور مادران به مادر کودکان مکتب دشنام می‌دهد. شیوه احوال‌پرسی مادران نیز جالب است:

خیر باشد اوستاد این دردسر
 گفت من هم بی‌خبر بودم ازین
 جان تو ما را نبودست زین خبر
 آگهم مادر غران کردند هین
 (دفتر سوم / بیت ۱۶۰۲-۱۶۰۱)

نمونه ۴) بیان آداب و رسوم و باورهای مردم و برخی تکیه کلام‌ها:

در حکایت مرد بقال که طوطی خوش‌زبان خود را به خاطر ریختن روغن گل تنبیه می‌کند.
در وصف ندامت مرد بقال می‌گوید:

دید پر روغن دکان و جامه چرب	بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب
روزکی چندی سخن کوتاه کرد	مرد بقال از ندامت آه کرد
ریش بر می‌کند و می‌گفت ای دریغ	کآفتاب نعمتم شد زیر میغ
دست من بشکسته بودی آن زمان	چون زدم من بر سر آن خوش‌زبان
هدیه‌ها می‌داد هر درویش را	تا بسیابد نطق مرغ خویش را

(دفتر اول / بیت ۲۵۶-۲۵۲)

در حکایت باز پادشاه که به خانه پیرزن می‌گریزد رفتار مادرانه پیرزن با آن پرنده و حرفهای دلسوزانه او در خور تأمل است:

نه چندان بازی است کو از شه گریخت	سوی آن کمپیر کو می‌آرد بیخت
تا که تئماجی پزد اولاد را	دید آن باز خوش خوش‌زاد را
پایکش بست و پرش کوتاه کرد	ناخنش برید و قوتش گاه کرد
گفت نااهلان نکردندت بساز	پر فزود از حد و ناخن شد دراز
دست هر نااهل بیمارت کند	سوی مادر آ که تیمارت کند
مهر جاهل را چنین دان ای رفیق	کز رود جاهل همیشه در طریق

(دفتر دوم / بیت ۳۲۲۸-۳۲۲۳)

در حکایت آن صوفی که زن خود را با بیگانه گرفت، صوفی که بی‌هنگام به خانه بازآمده، زن خود را که با مردی بیگانه خلوت کرده به دشواری می‌اندازد. زن از بیم رسوایی چادر بر سر مرد بیگانه می‌افکند و مدعی می‌شود که این خاتونی است از اعیان شهر که به خواستگاری دخترمان آمده است، صوفی که اصل حال را می‌داند، می‌گوید: ما که در ثروت و فراخی منزل هم شأن ایشان نیستیم و زن پاسخ می‌دهد که خواستگار در بند جهاز نیست و طالب پرهیزکاری و عفاف است و صوفی با کنایه و تعریض می‌گوید که ظاهر فقیرانه ما که آشکار است. باطن عقیف‌مان را نیز او بهتر از ما می‌داند. در این حکایت به آداب و رسوم خواستگاری، هم شأن بودن زوجین، تهیه جهاز از جانب خانواده دختر اشاره شده است.

در حکایتی دیگر به زنانی که واسطه معرفی دختران و پسران جوانند اشاره دارد این زنان را دلاله می‌نامیده‌اند البته این دلاله‌ها اغلب چندان خوشنام نبوده‌اند.

هم چو آن دلاله که گفت ای پسر	نو عروسی یافتم بس خوب فر
سخت زیبا لیک هم یک چیز هست	کآن ستیره دختر حلوا گریست
گفت بهتر این چنین خود گر بود	دختر او چرب و شیرین‌تر بود

(دفتر چهارم / بیت ۶۳۲-۶۳۰)

در یک حکایت عجیب، در دفتر چهارم اشاره‌ای است به این رسم عامیانه که دختر بالغ را باید هر چه زودتر به شوهر داد حتی شوهر ناصالح و نامناسب تا دختر در معرض آسیب و هلاک نباشد:

خواجه‌ای بودست او را دختری	زهره خدای مه رخی سیمین بری
گشت بالغ داد دختر را به شو	شو نبود اندر کفایت کفو او
خریزه چون در رسد شد آبناک	گر بنشکافی تلف گشت و هلاک
چون ضرورت بود دختر را بداد	او به ناکفوی ز تخویف فساد

(دفتر پنجم / بیت ۳۷۱۹-۳۷۱۶)

در حکایت غلام هندو که عاشق دختر اربابش می‌شود چون دختر ارباب مهیای ازدواج می‌شود، غلام هندو که فرج نام دارد از غصه در بستر بیماری می‌افتد، پدر دختر برای بیرون کردن این سودا از سر غلام به ترفندی شیطانی دست می‌یازد. دختر را به ظاهر نامزد غلام می‌کند و در شب زفاف نره غولی را در لباس و آرایش عروس به حجله می‌فرستد و تا سحر بر غلام بیچاره جفاها!! می‌رود سحرگاه غلام را به حمام دامادی می‌برند و او چون باز می‌گردد با دیدن دختر در اتاق از او گریزان می‌شود که: روز رویت چونان نگاری دلرباست و شب ... ای بیداد! در این حکایت شگفت‌طنزآمیز، اشاره‌هایی به مراسم حنابندان، زفاف، حمام دامادی و سایر رسوم ازدواج آمده است.

تا یقین تر شد فرج را آن سخن	علت از وی رفت کل از بیخ و بن
بعد از آن اندر شب گردک به فن	امردی را بست حنا همچو زن
پر نگارش کرد ساعد چون عروس	پس نمودش ماکیان دادش خروس
روز آوردند طاس و بوغ زفت	رسم دامادان فرج حمام رفت
آمد از حمام در گردک فسوس	پیش او بنشست دختر چون عروس

(دفتر ششم / بیت ۳۰۱۱-۳۰۱۰)

در حکایت آن مهمان که به خاطر باران در خانه میزبان ماندگار می‌شود سخنی از رسم ختنه سوران آمده است. زن صاحبخانه پس از گسترانیدن بستر برای خودشان و مهمان به این جشن می‌رود:

بستر ما را بگستر سوی در	بهر مهمان گستر آن سوی دگر
گفت زن خدمت کنم شادی کنم	سمع و طاعت ای دو چشم روشنم
هر دو بستر گسترید و رفت زن	سوی ختنه سور کرد آنجا وطن

(دفتر پنجم / بیت ۳۶۵۲-۳۶۵۰)

در ادامه همین حکایت و پس از دلخوری و قهر مهمان، مولوی برای وصف ندامت و اندوه میزبانان، به رسم جامه کبود (ازرق) پوشیدن در عزاداری اشاره می‌کند:

زن پیشیمان شد از آن گفتارِ سرد چون رمید و رفت آن مهمان فرد
زن بسی گفتش که آخر ای امیر گر مزاحی کردم از طیبت مگیر
سجده و زاری زن سودی نداشت رفت ایشان را در آن حسرت گذاشت
جامه ازرق کرد زآن پس مرد و زن صورتش دیدند شمعی بی لگن

(دفتر پنجم / بیت ۳۶۷۱-۳۶۶۸)

مثنوی معنوی، دریایی است موج و خروشان و آکنده از شگفتی‌ها و زیبایی‌ها و ناشناخته‌ها و نایافته‌ها. این است که حاصل هر جست‌وجویی در مثنوی معنوی هرچند دقیق و ژرف کاوانه، در نهایت مصداق ریختن بحر در کوزه است.

باری داعیه تامل در طنز، فرهنگ عامه و جست‌وجو در مثنوی معنوی که محل پیوستن سه دریای بیکران به یک دیگر است چه جای حادثه‌جوییِ قلیل مایه‌ای چون من است!؟

■ چندمین تر افسانه

پژوهش اسماعیل امینی

چاپ انتشارات سوره مهر، مرکز آفرینش‌های

ادبی، ۱۳۸۵

کتاب حاضر در زمینه جلوه‌های طنز در مثنوی، کار پژوهشگر توانمند اسماعیل امینی است که در ۶ فصل تنظیم گشته است. فصل نخست مروری است بر ملاحظات نظری درباره طنز و شوخ‌طبعی و شاخه‌های آن، فصل دوم به مثنوی معنوی اختصاص دارد که در آن طنز در داستان‌های مثنوی به بررسی گرفته شده است و

مروری است بر کتاب تلخند، فصل سوم به اهداف عالی طنز در مثنوی می‌پردازد که در قالب‌های هزل‌آمیز و حکایت‌های بی‌پروا آمده است. فصل چهارم روش طبقه‌بندی طنز و شوخ‌طبعی در مثنوی است و در فصل پنجم خلاصه‌ای از حکایت‌های طنزآمیز مثنوی آورده شده که در آن به شگردهای مطایبه و نقاط پیوند حکایت‌های طنزآمیز بستر اندیشه و ساختار حاکم بر مثنوی بازنمایند شده است، فصل ششم به طبقه‌بندی‌های طنز مثنوی براساس اهداف مورد تهاجم اختصاص یافته که عبارتند از: ۱- مسایل جنسی و قبایح افعال و اسافل اعضاء. ۲- باورهای مذهبی ظاهرینان. ۳- روش‌های استدلال و مباحثه اهل فلسفه و منطق. ۴- خصلت‌های نکوهیده انسان.